

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۷ (سخت کوشی یک سردار)

حسین حمیدی



انستار
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۷ (سخت‌کوشی یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۹۲۵-۸

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می‌باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-925-8



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
WWW.BOOKISF.IR فروشگاه اینترنتی: **WWW.BOOKISF.IR**
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



یك سردار

سخت‌کوشی



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



بک سردار

سخت کوشی





اواخر سال ۱۳۵۶ بود. امتحان گواهینامه رانندگی دادم و قبول شدم. به مرکز راهنمایی و رانندگی برای گرفتن گواهینامه رفتم. افسری بود به نام آذری نسب. گفت: بیا تو. اتفاقاً گواهی نامه ات را خمینی امضا کرده! آماده است تحویل بگیری. مرا به داخل اتاقی هدایت کردند. دو نفر درجه دار دیگر هم وارد شدند و شروع به فحش دادن کردند. در محاصره آنها قرار داشتم و هیچ راه گریزی نبود. آنها با سیلی و لگد و ناسزا می گفتند: توشبها می روی دیوار نویسی می کنی؟! بی حال روی زمین افتادم. از بینی و صورتم خون جاری بود. یکی از آنها با پوتین روی شکمم ایستاد و بیهوش شدم. با هر ضربه و لگدی، کلمه «خمینی» در عمق وجود من حک می شد.



يک سردار

سخت کوشي





در جریان عملیات کربلای ۵ آمدند با حاجی مصاحبه کنند. مصاحبه شروع شد. اواسط کار، وقتی مصاحبه کننده از حاج قاسم سؤالی پرسید، حاجی ساکت شد و حرفی نزد. مصاحبه کننده فکر کرد، حاجی دارد تأمل می کند تا جواب او را بدهد، اما وقتی دقت کرد، دید حاجی خوابش برده است! هفتاد ساعت بود که نخوابیده بود و از فرط خستگی وسط مصاحبه خوابش برد.





بک سردار

سخت کوشی





خیلی نزدیک شده بودند، آنقدر که تیرهای کلاش می خورد به در و دیوار حرم. یعنی پشت حرم حضرت زینب (علیها السلام) بودیم. تاب نداشت ببیند به حرم آسیب می رسد. خودش کلاش دست گرفت. پابه پای بچه رزمنده ها می جنگید. وقتی تیر به دستش خورد، دادمان درآمد که: حاجی برگردید. حاجی شمارا به خدا برگردید. او اما قبول نکرد. تا آخر ماند کنار بچه ها.





بک سردار

سخت کوشی





بعد از وقوع سیل در استان خوزستان، به محض اینکه هلیکوپتر حاج قاسم نشست و حاجی پیاده شد، مردم هجوم آوردند و حسابی هم توپشان پر بود. هر کس هم حرفی می زد. یک نفر گفت: مایک هفته است نه آب داریم، نه نان. از همین آب سیل می خوریم. حاجی بلافاصله رو کرد به من و گفت: «من اینجا می نشینم، شما با هلیکوپتر می روی آب و غذا و مایحتاج مردم را می آوری.» گفتم: چشم! گفت: «حسن، من نشسته ام اینجا تا تو بروی و برگردی.» مردم آن چند روستا در مصاحبه هایی که کردند، گفته بودند: تنها کسی که حرف زد و به حرفش عمل کرد، حاج قاسم سلیمانی بود.



بك سردار

سخت کوشي





آنقدر سختکوش بود که اگر اراده می‌کرد، می‌توانست با ماشین خودش از تهران راه بیفتد و تا مرز لبنان و اسرائیل برود، بدون آنکه کسی متوقفش کند. در سخنرانی‌اش در همدان گفت: «آقای ترامپ قمارباز، شاید شما جنگ را آغاز کنید، اما این ما هستیم که پایان آن را تعیین خواهیم کرد.» اگر یک نفر در موضعی باشد که بتواند چنین تهدیدهای آشکاری را بر ضد آمریکا طرح کند، آن یک نفر، سرداری سختکوش است که تحلیل‌گر آمریکایی، او را مرد همه‌جا حاضر می‌داند. سیاستمداری نظامی که به تنهایی بخش گسترده‌ای از سیاست خارجی ایران را مدیریت می‌کند. او در خارج از ایران هم خود را محرم اسرار رهبران سیاسی در دمشق، بیروت، بغداد و حتی مسکو قرار داده است.



يک سردار

سخت کوشي





خبر زلزله بم و از دست دادن هموطنان عزیزمان، پاک همه ما را به هم ریخته بود. حاجی که مطلع شد یک راست آمد بم. چشمش که به سرووضع شهر افتاد از زور غم و غصه زنگ زد به یکی از مسئولین کشوری. گفت: «نشستی در تهران، نمی‌دونی اینجا چه خبر است، بیابا داد این مردم برس.» با حرکت‌های جهادی خودش برخی از مسئولین را هم به کار می‌کشید.





بک سردار

سخت کوشی





فکر اینکه از بین رزمنده‌های عراقی که در عراق در حال جنگ با داعش هستند، گروهی به اسم حیدریون شکل بگیرند که در سوریه با داعش بجنگند، فکر حاج قاسم است. لشکرهای زینیون، فاطمیون هم ابتکار او بود. حاج قاسم با تمام توان و سختکوشی‌اش می‌خواست قدرتی را پایه‌گذاری کند که دشمن جرأت نکند به کشورهای اسلامی تعرض کند. فاطمیون، قدرتی است برای دفاع از افغانستان. زینیون، یک بسیج آماده رزم برای پاکستان است. او در سوریه، نیروی دفاع وطنی را شکل داد که حالا قدرت و پشتوانه بزرگی برای سوریه است. حشدالشعبی قدرتمند هم، برای دفاع از مردم و سرزمین عراق است.





بک سردار

سخت کوشی





حاج قاسم خستگی نمی‌شناخت. در سوریه همه معاونت‌ها آمده بودند. از شش و نیم صبح، جلساتش شروع شد. فرماندهان عملیاتی، مسئولین اطلاعات، تدارکات، بهداری و تبلیغات، پشت سر هم آمدند، جلسه گذاشتند و مسائل کاری‌شان را طرح کردند. پس از آن هم فرماندهان فاطمیون و زینیون، جداگانه آمدند حرفهایشان را زدند و مشکلاتشان را گفتند. از صبح فقط حدود یک ساعت برای ناهار و نماز ظهر و عصر از جلسه بیرون آمد و دوباره تا نماز مغرب، جلسات را ادامه داد تا ساعت دو نیمه شب. فردا صبح، بعد از نماز صبح، تازه نوبت فرماندهان سوری بود. آنها هم گروه گروه آمدند و مباحث‌شان را طرح کردند.





بک سردار

سخت کوشی





یک بار آقا مرا صدا زدند و اشاره کردند که جلو بیا. وقتی نزدیک رفتم، کتابی را که در دستانشان بود، باز کردند و عکس چند نفر از شهدا را نشانم دادند؛ شهید باکری، شهید باقری و شهید زین الدین. یکی از عکس‌ها عکس خودم بود. آقا پرسیدند: «عکس شما با بقیه عکس‌ها چه مطابقت دارد؟» عرض کردم: «ما هم سن و سال بودیم!» آقا فرمودند: «آنها وظایف خود را انجام دادند و رفتند. مصلحت خداوند این بوده است که شما بمانید و باشید و کاری را که چه بسا سخت‌تر از کار آنهاست، انجام بدهید.»





يك سردار

سخت کوشي





پدر حاج قاسم نهصد تومان به بانک بدهکار بود و نمی‌توانست آن را پرداخت کند. حاج قاسم تنها سیزده سال داشت. بارها به خاطر ترس از به زندان افتادن پدرش گریه می‌کرد. تصمیم گرفت به شهر برود و هر طور شده کار پیدا کند. با اصرار پدر و مادرش را راضی کرد و همراه پسرعمویش احمد و دوستش تاج علی به کرمان رفتند. قاسم سیزده ساله به مغازه‌ها و رستورانهای زیادی سرزد تا به او کار بدهند. صاحب یک رستوران به او گفت: چرا می‌خواهی کار کنی؟ گفت: «چون پدرم بدهکار است، می‌خواهم کار کنم و مزدم را به او بدهم.» پنج ماه بعد قاسم ۱۰۰۰ تومان برای پدر فرستاد تا قرضش را بدهد.





يك سردار

سخت کوشي





آمریکا هر چه پول و امکانات داشت، به صدام داده بود تا ایران را به زانو درآورد. وقتی دید صدام کاری از پیش نمی‌برد، به عراق حمله کرد. می‌خواست بعد از گرفتن عراق، خودش مستقیم به ایران حمله کند. نیروهای آمریکایی ریخته بودند در نجف. عده‌ای از مجاهدان عراقی که در ایران بودند، برای دفاع آمدند عراق. مردم عادی هم بودند، اما نیاز به یک فرمانده احساس می‌شد. همان روزها، قاسم سلیمانی با دشداشه عربی آمده بود مقر ما نزدیک حرم امام علی (علیه السلام). خیلی از فرماندهان عراقی را شناسایی کرد و راه گذاشت جلوی پایشان. با مدیریتش، گروه‌های مقاومت عراقی را هم آورد پای کار. همه دست به دست هم دادند تا شر نیروهای آمریکایی برای همیشه از سر نجف کم شود.





يك سردار

سخت کوشي





منظره دستبند زدن به دست پدرم به خاطر قرضی که داشت، جلوی چشمم آمد. اشک بر گونه‌هایم روان شد و دلم برای مادرم هم تنگ شده بود. گفتم: «آقا، شما را به خدا، به من کار بدید!» اوستا گفت: روزی دو تومان به تو می‌دهم، به شرطی که کار کنی. فردا صبح نیم ساعت زودتر از موعد سر ساختمان بودم. شروع کردم به آوردن آجرها از پیاده‌رو به داخل ساختمان. نزدیکی‌های غروب، اوستا دو تومان به من داد و گفت: صبح دوباره بیا. شش روز بود تا نزدیک غروب، جلوی در ساختمان نیمه‌ساز خیابان خواجه مشغول کار بودم. جثه نحیف و سن کم من طاقت چنین کاری را نداشت. از دسته‌های کوچکم خون می‌ریخت.





۷

بک سردار

سخت کوشی





هر ملاقاتی که مقامات سیاسی یک کشور با آقا داشتند و به حوزه مأموریتی حاج قاسم مربوط می‌شد، خودش هم می‌آمد. فرقی نمی‌کرد رئیس جمهور فلان کشور باشد یا یکی از مقامات کشور فلان. وقتی از گیت‌های بازرسی دستگاه ایکس‌ری رد می‌شد، دستگاه حسابی قاطی می‌کرد. صدا پشت صدا، بوق پشت بوق، از بس که ترکش در بدن حاجی بود. خودش می‌گفت: «لحظه‌ای نیست که جایی از بدنم به خاطر این ترکش‌ها درد نداشته باشد.» از شدت درد گاهی مسکن می‌خورد، تا از دردش کم کند.





بک سردار

سخت کوشی





در زلزله بم بچه‌های جبهه و جنگ را صدا زد. عده‌ای را گذاشت
پیکرهای بی‌جان را جمع کنند. عده‌ای هم کمک‌های مردمی
را سرو سامان بدهند. عده‌ای هم امدادرسانی انجام دهند.
خودش با حاج احمد کاظمی مستقر شدند داخل فرودگاه.
پروازها از تهران و جاهای دیگر بلند می‌شدند و می‌نشستند
بم. فرودگاه بم امکاناتی نداشت. متروکه بود. حتی پله
نداشتیم مردم بروند بالا سوار هواپیما شوند. حاجی گفت:
«جوانها را جمع کن تا خم شوند و کمک کنند مردم بروند بالا.»
اگر حاج قاسم و حاج احمد نبودند جان خیلی‌ها از دست
می‌رفت.





پک سردار

سخت کوشی





صحبت‌های جلسه تمامی نداشت. قرار شد باقی بماند برای صبح فردا؛ ساعت شش. ساعت هفت شب بود که از جلسه زدیم بیرون. حاجی از آنجا کوبید رفت اصفهان، ملاقات یکی از جانبازهای نیروی قدس سپاه. بعد از حال و احوال کردن و نشستن پای حرف‌های آن جانباز یک راست برگشت تهران. فردا رأس ساعت شش صبح نشسته بود داخل جلسه. فرماندهان حشدالشعبی هم نشسته بودند. حاجی روبه جمع کرد و پرسید: «شماها روزی چند ساعت کار می‌کنید؟» یکی سینه صاف کرد و زودتر از همه گفت: «من روزی ۱۶ ساعت کار می‌کنم!» حاجی گفت: «من هر روز ۱۹ ساعت کار می‌کنم، شما هم باید همین‌طور باشید.»





يك سردار

سخت کوشي





دهنه لار، نقطه استراتژیک منطقه بود؛ مرز ایران و افغانستان و پاکستان. مسیر از نظر استراتژیکی عالی و راه دسترسی به آن سخت بود. بیشتر از پنجاه شرور به سرکردگی حمید نوتانی کمین کرده بودند. ساعت دو بعد از ظهر جلوی دو اتوبوس را گرفته و تمام سربازان و درجه داران را گروگان گرفتند. می خواستند با آنها مصاحبه کنند و بعد ببرند آنها را بکشند؛ طوری که ضعف ایران به چشم ملت های منطقه بیاید. حاجی، از کرمان راه افتاد. نصف شب رسید پیشمان. بایک بالگرد و یک تیم آتش رفتیم بالای سر اشرار. به خودمان که آمدیم تا ۲۵ کیلومتر در عمق خاک افغانستان به دنبالشان رفته بودیم. ساعت چهار بعد از ظهر عین ۹۶ نفر نیروهای ایرانی صحیح و سالم از چنگال دارودسته نوتانی نجات پیدا کردند.



يك سردار

سخت کوشي





وقتی پای داعش برای به ضعف کشاندن جبهه مقاومت، به سوریه و عراق باز شد، حاج قاسم برای مقابله با آن ارتشی منطقه‌ای بوجود آورد. لشکر فاطمیون، لشکر زینیون، حشد الشعبی، حیدریون و نیروهای دفاع وطنی سوریه، همگی قوای این ارتش بزرگ بودند. رهبران و نیروهای تکفیری داعش تخریب حریم‌های اهل بیت (علیهم السلام) را در دستور کار خود داشتند. حاج قاسم هم سختکوشانه و مقتدرانه نام ارتش خود را «مدافعین حرم» گذاشت.





يك سردار

سخت کوشي





پانزده روز در سنگر حاج قاسم بودم. در این مدت، می‌دیدم روزها در گرمای سوزان تابستان روزه می‌گیرد. با آنکه آیت‌الله مشکینی اعلام کرده بودند، کسانی که در جبهه هستند، می‌توانند روزه نگیرند و زمانی که به شهر و دیارشان برگشتند، قضای آن را بجا آورند، او اما تمام روزه‌هایش را می‌گرفت. سختی را سخت خسته کرده بود از خودش.





پک سردار

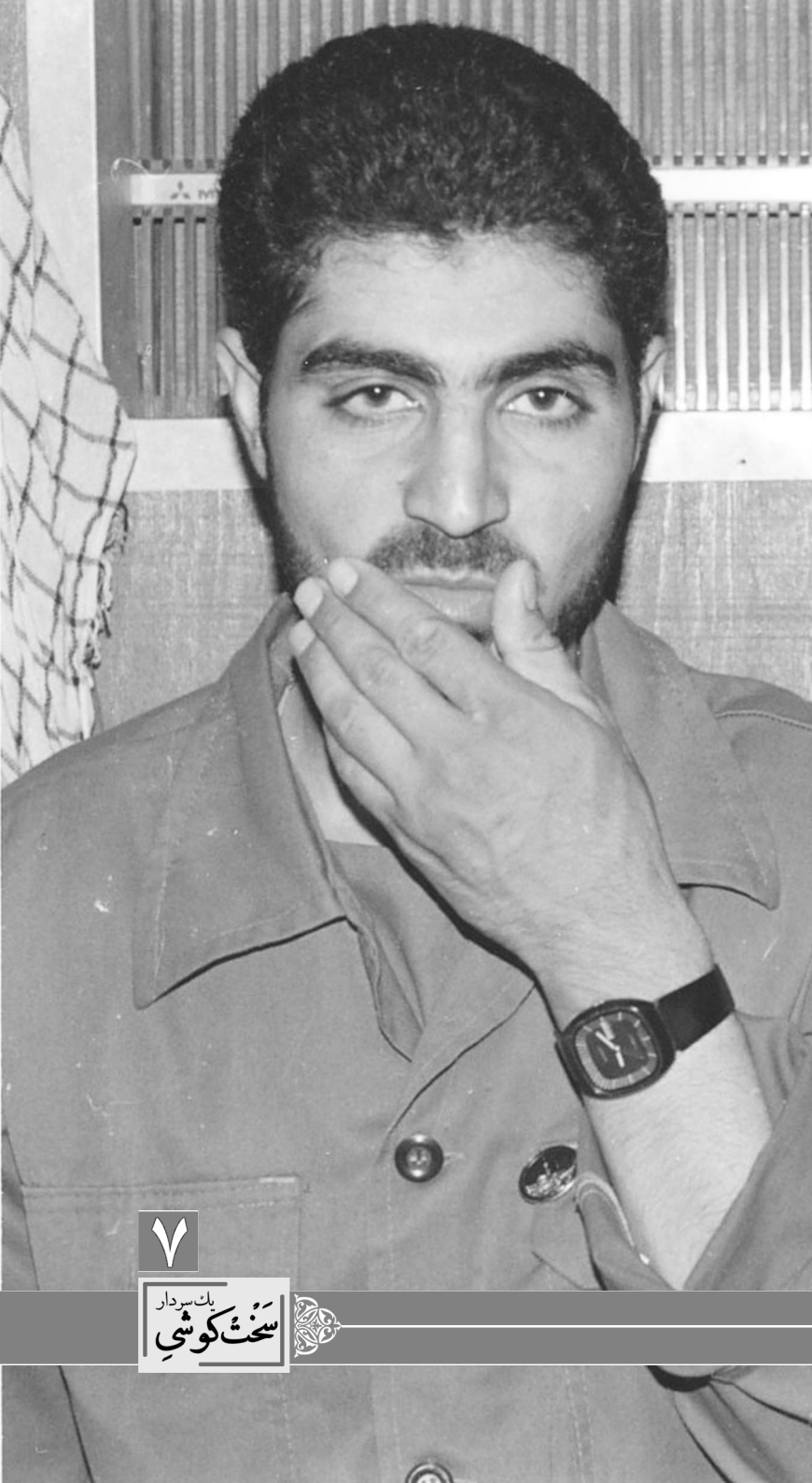
سخت کوشی





از سال ۱۳۶۸ مرکز حفظ آثار دفاع مقدس کرمان را پایه‌ریزی کرد و کنگره شهدای استانهای کرمان و سیستان و بلوچستان را تشکیل داد. آن سال‌ها شصت جلد کتاب برای شهدای لشکر ۴۱ ثارالله نوشته شد. سپس افتاد دنبال راه‌اندازی موزه دفاع مقدس در کرمان. همه پیگیری‌ها با خودش بود. کلی زحمت کشید تا بالاخره روز افتتاح موزه فرارسید. بعد از آن باز هم سراغ یک کار زمین مانده دیگر رفت. مؤسسه‌ای تأسیس کرد تا اسناد جنگ از دست نرود. کنار جمع‌آوری فیلم‌ها و عکس‌های رزمندگان، ترتیبی داد تا خاطراتشان هم گفته شود. به همت و سختکوشی حاجی، امروز یک رزمنده هم در کرمان نداریم که خاطراتش ضبط نشده باشد.





يك سردار

سخت کوشي





اورا به سختکوشی می شناختیم. یک بار از دمشق آمد فرودگاه
امام خمینی (ره). در فرودگاه، جلسه برای پیگیری کارها و امور
محواله گذاشت و برگشت به دمشق. حتی به خانه خودش هم
نرفت. این نوع کار کردن در کمتر مسئولی دیده می شود.





يك سردار

سخت کوشي



- ۱- کتاب از چیزی نمی ترسیدم / ص ۷۴ / راوی : حاج قاسم
- ۲- کتاب متولد مارس / ص ۱۳۶ / راوی : علی شیرازی
- ۳- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۱۱۷ / راوی : یوسف افضلی
- ۴- کتاب متولد مارس / ص ۱۲۶ / راوی : حسن پلارک
- ۵- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۷۰ / راوی : علی صوفا
- ۶- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۵۱ / راوی : ابراهیم شهریار
- ۷- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۸۳ / راوی : علی شیرازی
- ۸- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم / ص ۸۴ / راوی : علی شیرازی
- ۹- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۵۰ / راوی : حاج قاسم
- ۱۰- کتاب عمو قاسم / ص ۱۳
- ۱۱- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۸۱ / راوی : سید حمید حسینی
- ۱۲- کتاب از چیزی نمی ترسیدم / ص ۴۶ / راوی : حاج قاسم
- ۱۳- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۸۵ / راوی : حسین امیر عبد اللهیان
- ۱۴- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۵۱ / راوی : ابراهیم شهریار
- ۱۵- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۸۶ / راوی : سید حمید حسینی
- ۱۶- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۳۴ / راوی : ابراهیم شهریار
- ۱۷- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۵۰ / راوی : حاج قاسم
- ۱۸- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۵۴ / راوی : نشریه یاران شاهد
- ۱۹- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۳۹ / راوی : سید مهدی میر تاج الدینی
- ۲۰- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۴۴ / راوی : علی شیرازی

سؤالات مسابقه کتابخوانی

۱- تحلیل گر آمریکایی، سردار سلیمانی را مرد می داند.

الف) همه جا حاضر ب) جسور

ج) همه فن حریف د) نظامی

۲- حاج قاسم چند سال داشت که برای پرداخت قرض پدرش مشغول

بنایی شد؟

الف) ۱۲ ب) ۱۳

ج) ۱۴ د) ۱۵

۳- مؤسس کدام گروه حاج قاسم نبود؟

الف) حیدریون ب) رضویون

ج) زینیون د) فاطمیون

۴- سردار سلیمانی در چه سالی مرکز حفظ آثار دفاع مقدس کرمان را

پایه ریزی کرد؟

الف) ۱۳۶۵ ب) ۱۳۶۸

ج) ۱۳۷۰ د) ۱۳۷۵

۵- حاجی در کدام عملیات هنگام مصاحبه با خبرنگار از فرط خستگی

خوابش برد؟

الف) کربلای ۴ ب) رمضان

ج) کربلای ۵ د) طریق القدس



یک سردار

سخت کوشی



۶- با پیگیری حاجی جلد کتاب برای شهدای لشکر ۴۱ ثارالله نوشته شد.

الف) ۶۰ (ب) ۷۲

ج) ۱۱۰ (د) ۲۰۰

۷- سردار سلیمانی هر روز چند ساعت کار می کرد؟

الف) شانزده (ب) هفده

ج) هجده (د) نوزده

۸- سردار گفته بود: «با هر ضربه و لگدی، زیر پای افسر شاهنشاهی کلمه در عمق وجودم حک می شد.»

الف) انقلاب (ب) اسلام

ج) رهبر (د) خمینی

۹- در سال قاسم سلیمانی به دلیل دیوارنویسی برضد رژیم شاه، مورد ضرب و شتم افسر ارتش قرار گرفت.

الف) ۱۳۵۵ (ب) ۱۳۵۶

ج) ۱۳۵۷ (د) ۱۳۵۸

۱۰- وقتی حاجی در هنگام مصاحبه خوابش برد، چند ساعت بود که نخوابیده بود؟

الف) سی (ب) پنجاه

ج) شصت (د) هفتاد